

واقعیت قتل عثمان

سراسر کشور اسلامی علیه تو شوریده است! علی (ع)

به خدا سوگند این زنجیر را به گردن تو می اندازم تا اینکه این افراد خبیث و ناپاک

( مروان و ابن عامر و ابن ابی سرح) را از خود دور کنی. جبلة بن عمرو گر به فکر

جهاد هستید، به سوی ما بشتابید. زیرا خلیفه شما، دین محمد (ص) را تباه نموده

است؛ او را از حکومت خلع کنید!

مردم مدینه

یازده سال و چند ماه از حکومت عثمان گذشت؛ مردم از شیوه زمامداری او سخت

در رنج و عذاب بودند و ناراحتیهای آنان روز به روز افزایش می یافت، که بروز این

فشارها به شکل انقلاب مهمی رخ نمود. برای مسلمانان سخت و ناگوار بود که ببینند

مفاهیم و معیارهایی که در زمان پیامبرشان محمد (ص) و دو خلیفه اول و دوم

وجود داشت و مردم آنها را لمس کرده و دوست می داشتند به طور کلی دگرگون

شده و به عقب باز گردد. مسلمانان خوگرفته بودند که خلیفه را حامی و مدافع حقوق

خود بیابند. هرگاه فرمانداران و استناداران به ملت ستم کردند، داد آنها را بگیرد؛ اما

ناگهان دیدند که عثمان پردهای بر مظاهر آن سیاست عادلانه افکنده و شالوده روش

و سیاست سودجویی خود را ریخته است.

برای مردم سخت بود که ببینند درباریان و اطرافیان و متنفّذان، منافع را به خود اختصاص داده و ارزاق مردم را احتکار کرده‌اند. مردم از اینکه حقوق عمومی ملت زیر پا گذاشته می‌شود و به اعتراض جمعیتها و افراد شاکی اعتنایی نمی‌گردد، ناراحت بودند.

مسلمانان از اینکه در مقابل چشمانشان به گروهی از بزرگان صحابه همانند ابوذر و عمار و ابن مسعود اهانت و توهین می‌شد، در رنج بودند. مسلمانان نمی‌توانستند بپذیرند که عده‌ای ستمگر بر آنها حکومت کنند، اما افرادی که به دادگريشان اعتماد و اعتقاد داشته و آنها را دوست می‌داشتند از کار بر کنار باشند!

مسلمانان پاک سرشت، بالاتر از همه اینها، این ناراحتی را نیز داشتند که کارگزاران عثمان به یهود و نصاری ستم می‌کردند، در صورتی که آنان هم از نظر انسانی برادر بوده و در میان مردم با تفاهم زندگی می‌کردند.<sup>۱</sup> و از اینکه سودطلبی و خودخواهی اجتماع را بیمار کرده و در آن جامعه، آدم با شرافت کسی بود که آنها شریف و بزرگش بشمارند در رنج بودند.

<sup>۱</sup> کتاب التشریح الاسلامی لغير المسلمین ، ص ۱۱۶.

مردم روز به روز نسبت به عثمان بی پروا تر می شدند. تا اینکه در اواخر حکومت عثمان، اعتراضاتشان به صورت انقلابی بزرگ علیه عثمان بروز کرد. بی شک علل این انقلاب در سیاست و هدفهای عثمان ریشه داشت. اولین باری که به خاطر اعمال این سیاست عثمان، علناً به او اهانت شد، روزی بود که از کنار مردی به نام «جبلهبن عمرو ساعدی» که در میان طایفه خود بود و زنجیری در دست داشت، گذشت. عثمان سلام کرد و مردم هم جواب او را دادند؛ اما جبله گفت: «چرا جواب سلام مردی را که این چنین و آن چنان کرده است می دهید!» سپس رو به عثمان کرد و گفت: «ای عثمان، به خدا سوگند این زنجیر را به گردنت می اندازم، تا اینکه این

افراد خبیث و ناپاک ( مروان، ابن عامر و ابن ابی سرح) را از خود دور کنی!»

نمونه دیگر از بی پروایی مردم که در آخر عصر عثمان به وجود آمد، داستانی است که « ابن ابی الحدید» نقل می کند. او می نویسد: «روزی خلیفه سوم خطبه می خواند و در دستش عصایی بود که پیامبر (ص) و ابوبکر و عمر آن را به دست می گرفتند و در حال خطبه به آن تکیه می دادند. شخصی به نام « جهجاه غفاری» آن عصا را از دست عثمان گرفت و با زانوی خود شکست.»

پس از اینکه انحراف مروان و سایر درباریان عثمان افزایش یافت، جسارت مردم نسبت به عثمان به همین ترتیب افزایش می یافت که سرآغازی برای انقلاب بود.

طولی نکشید که این بی‌پروایی فردی، به صورت اعتراضی اجتماعی درآمد. مردم مدینه، به مردم شهرهای دیگر می‌نوشتند که: «اگر می‌خواهید جهاد کنید، به سوی ما بشتابید، زیرا دین محمد (ص) به دست خلیفه شما فاسد گردیده است. این خلیفه را از حکومت خلع کنید.»

نظر همه مردم در همه جا از عثمان برگشته بود. هنوز سال ۳۵ هجری آغاز نشده بود که مردم شهرها به یکدیگر نامه می‌نوشتند که باید از زیر بار بنی‌امیه بیرون آییم و عثمان را از خلافت خلع کنیم و فرمانداران او را عزل نماییم. این خبر به گوش عثمان رسید. او نامه‌هایی به شهرها نوشت و کوشید مردم را راضی کند. و عده‌ای از کارگزاران خود را احضار کرد و با آنها در این مورد مشورت کرد. عده‌ای به او گفتند: دادگری کن و راه ابوبکر و عمر را پیش گیر.

## علل قتل عثمان

عبد الرحمن بن عوف با اینکه در موقع بیعت با عثمان شرط کرده بود که بسنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و روش شیخین رفتار کند ولی عثمان پس از آنکه در مسند

خلافت نشست بر خلاف سنت پیغمبر و روش شیخین رفتار نمود.<sup>(۱)</sup>

عثمان بنی امیه را که در رأس آنها ابوسفیان قرار گرفته بود از جهت مال و مقام خرسند نمود و ابوسفیان در مجلسی که عثمان از بزرگان بنی امیه تشکیل داده بود اظهار نمود که این گوی خلافت را مانند توپ بازی بهمدیگر رد کنید تا دست دیگری نیفتد و این خلافت همان زمامداری و حکومت بشری است و من هرگز به بهشت و دوزخ ایمان ندارم.<sup>(۲)</sup>

عثمان دارائی بیت المال را میان خویشاوندان خود بمصرف رسانید و حکام و فرمانداران را بدون توجه بصلاحیت آنان از خاندان خویش تعیین و انتخاب نمود. مردم شهرستانها از دست حکام عثمان بستوه آمده و چندین بار شکایت آنها را باصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و حتی بخود عثمان نمودند ولی این شکایتها تأثیری در وضع حال و روش او نکرد و در ترک اعمال خود سرانه و خلاف شرع وی مؤثر واقع نشد لذا مسلمین در صدد جلوگیری از کارهای ناشایست او شدند و بعمال و حکام وی تمکین ننمودند.

اعمال خلاف عثمان و بذل و بخشش‌های وی بقوم و خویشانش که همه از مال مردم صورت میگرفت اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله را سخت خشمگین نمود لذا گرد هم جمع شده و بمشورت پرداختند و بالاخره تصمیم گرفتند که ابتداء تمام کارهای ناشایسته عثمان و فرماندارانش را بنویسند و او را از عواقب اینگونه کردارهای ناپسند باز دارند و اگر نامه مؤثر واقع نشد او را عزل نمایند.

چون نامه را نوشتند بدست عمار یاسر که از صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مورد توجه آنحضرت بود دادند تا نزد عثمان ببرد عمار نامه را برد و بدست عثمان داد، چون عثمان از مضمون نامه با خبر شد با بی اعتنائی نامه را بدور انداخت و غلامان خود را دستور داد که عمار را مضروب سازند غلامان عثمان عمار را مضروب کردند خود عثمان نیز چند لگد بر شکم او زد که عمار بیهوش افتاد و بعدا نیز بمرض فتق دچار گردید!

آوازه این عمل بزودی در شهرهای اسلام انعکاس یافت و آتش خشم مسلمین را نسبت بعثمان شعله ور نمود، در اینموقع ابوذر غفاری که بدستور عثمان از مدینه بشام تبعید شده بود علنا در مجالس مسلمین اعمال قبیح و ناشایست عثمان و طرفدارانش را بمردم گوشزد میکرد و آنها را از روش عثمان که بر خلاف رضای خدا و سنت پیغمبر (و حتی بر خلاف روش شیخین) بود آگاه مینمود.

و علت تبعید شدن ابوذر بشام این بود که عثمان اموال زیادی به بنی امیه میداد چنانکه بمروان بن حکم و زید بن ثابت زیاده از صد هزار دینار از بیت المال مسلمین بخشش نمود ابوذر وقتی این مطلب را شنید با آواز بلند این آیه را تلاوت نمود: و الذین یکنزون الذهب و الفضه و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم.

چون عثمان از این ماجرا خبر یافت نسبت بابوذر بسیار خشمگین شد و در مجلسی که جمعی حضور داشتند از مردم پرسید آیا جائز است که والی از بیت المال مسلمین چیزی بعنوان قرض بدیگری پردازد؟ کعب الاحبار گفت اشکالی ندارد ابوذر رو بکعب الاحبار نمود و گفت: یا بن الیهودیتین أتعلمنا دیننا؟ (ای پسر مرد و زن یهودی دین ما را تو بما یاد میدهی؟) و با عصائی که در دست داشت چنان بر سر کعب الاحبار کوبید که سرش شکست بدینجهت عثمان او را از مدینه اخراج نموده و بشام فرستاد و چنانکه گفته شد در شام نیز از عثمان و معاویه بدگویی میکرد تا معاویه مجبور شد که او را زندانی کند و در این مورد نامه‌ای به عثمان نوشت که ابوذر مردم را علیه تو تحریک میکند عثمان در پاسخ معاویه دستور داد که او را سوار یک شتر بی جهاز کن و با زجر و شکنجه بسوی ما بفرست معاویه نیز چنین نمود و ابوذر را روانه مدینه کرد<sup>(۳)</sup>

چون ابوذر نزد عثمان آمد عثمان گفت شنیده‌ام که در شام بلوا میکنی و علیه من سخنها میگوئی ابوذر گفت هر چه گفته‌ام حق بوده است عثمان بر آشفت و گفت اصلا ترا باین

کارها چکار؟ ابوذر گفت من یکی از مسلمانین هستم و بوظیفه خود از نظر امر بمعروف و نهی از منکر عمل میکنم .

چون عثمان در مقابل ابوذر یارای مجادله نداشت او را از خود راند و بر بده تبعید نمود و حتی بمروان دستور داد که مراقبت کند هیچکس از اهل مدینه هنگام خروج ابوذر او را مشایعت و تودیع نکند مردم نیز از ترس باز خواست او را مشایعت نکردند ولی علی علیه السلام و چند نفر از بنی هاشم او را در آغوش گرفته و تودیع نمودند ابوذر نیز پس از رسیدن بر بده و مدتی توقف در آنجا دار فانی را بدرود گفت.

بنا بنقل مورخین جماعتی از اهل مصر بمدینه آمده و بعثمان شوریدند عثمان احساس خطر کرد و از علی بن ابیطالب استمداد نموده و اظهار ندامت کرد علی بمصریین فرمود شما برای زنده نمودن حق قیام کرده‌اید و عثمان توبه کرده و میگوید من از رفتار گذشته‌ام دست بر میدارم و تا سه روز دیگر بخواسته‌های شما ترتیب اثر میدهم و فرمانداران ستمکار را عزل میکنم پس علی از جانب عثمان برای آنان قرار دادی نوشته و آنان مراجعت کردند، در بین راه غلام عثمان را دیدند که بر شتر او سوار و بطرف مصر می‌رود از وی بدگمان شده او را تفتیش نمودند و با او نامه‌ای یافتند که عثمان بوالی مصر بدین مضمون نوشته بود: بنام خدا وقتی عبد الرحمن بن عدیس نزد تو آمد صد تازیانه باو بزنی و سر و ریشش را بتراش و بزندان طویل المدت محکومش کن

همچنین درباره عمرو بن الحمق و سوادان بن حمران و عروه بن نباع این عمل را اجرا کن!

مصری‌ها نامه را گرفته و با خشم بجانب عثمان برگشته و اظهار داشتند که تو بما خیانت کردی!

عثمان نامه را انکار نمود! گفتند غلام تو حامل نامه بود. پاسخ داد بدون اجازه من این عمل را مرتکب شده، گفتند مرکوبش شتر تو بود گفت شترم را دزدیده‌اند، گفتند نامه بخط منشی تو مییاشد، پاسخ داد بدون اجازه و اطلاع من این کار را انجام داده است. گفتند پس

بهر حال تو لیاقت خلافت نداری و باید استعفا دهی زیرا اگر این کار با اجازه تو انجام گرفته خیانت پیشه هستی و اگر این کارهای مهم بدون اجازه و اطلاع تو صورت گرفته در اینصورت بیعرضه بودن و عدم لیاقت تو ثابت میشود و بهر حال یا استعفا بده و یا الان عمال ستمکار را عزل کن عثمان پاسخ داد اگر من بخواهم مطابق میل شما رفتار کنم پس شما حکومت دارید من چکاره هستم؟ آنان با حالت خشم از مجلس بلند شدند<sup>(۴)</sup>.

از جمله فرمانداران عثمان ولید بن عقبه برادر مادری عثمان بود که از جانب وی بحکومت کوفه منصوب شده بود، ولید شخصی دائم الخمر بود و در یکی از روزها بحال مستی در مسجد مسلمین نماز صبح را بجای دو رکعت چهار رکعت خواند عبد الله بن مسعود از روی اعتراض و ریشخند گفت امیر سخاوتمندان را نشان دادند و در نماز نیز بخشش کردند.

عده‌ای از رجال کوفه بمدینه آمده و بعثمان گفتند نماینده شما دائم الخمر است و ما او را در اثر زیاده روی در شرب خمر بحال استفراغ دیده‌ایم و عزل او را از عثمان خواستار شدند.

عثمان گفت شما تهمت میزنید و عوض رسیدگی بشکایت آنها دستور داد آنهایی را که بشراب خواری ولید شهادت داده بودند شلاق زدند و بمردم نیز چنین وانمود کرد که چون اینها بامیر خود تهمت زده بودند طبق موازین شرعی بآنها حد زده شد.

علی علیه السلام باین عمل عثمان اعتراض کرد و فرمود تو بجای فاسق شاهد را شلاق زدی و با دلائل کافی او را نسبت بعواقب کارهای ناشایست او آگاه نمود لذا عثمان از روی ناچاری ولید بن عقبه را عزل کرد و بجای او سعید بن عاص پسر عموی خود را گذاشت، و حکم بن عاص و پسرش مروان بن حکم را هم که در حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله بدستور آنحضرت از مدینه خارج و بطائف تبعید شده بودند حتی شیخین نیز از مراجعتشان بمدینه ممانعت می نمودند علاوه بر اینکه آنها را بمدینه آورد مروان را منصب وزارت هم بخشید و در نتیجه مورد اعتراض قاطبه مسلمین قرار گرفت.

پسر عمویش عبد الله بن عامر را بحکومت بصره و ایران گماشت و حکومت مصر را هم بعبد الله بن سعد (برادر رضاعی خود) سپرد و معاویة بن ابیسفیان را هم که از زمان خلافت عمر زمان حکومت شام را در دست گرفته بود با اختیار تام در پست خود باقی گذاشت برای خود نیز یک قصر مجلی بنا نمود.

نتیجه اینهمه اعمال خلاف و ناشایسته بر ضرر خود عثمان خاتمه یافت و بالاخره زمام اختیار از دست وی بیرون رفت زیرا بنی امیه را جری کرد و تسلط خود را نسبت بآنها از دست داد. مثلا معاویه باین فکر افتاد که از حکومت مرکزی اطاعت نکند و شام را یکسره ملک موروثی خود بداند بدینجهت هنگامیکه عثمان در نتیجه شورش مسلمین احساس خطر کرده و از معاویه استمداد نمود معاویه برای اینکه عثمان کشته شود و او ادعای خلافت کند مخصوصا مسامحه و دفع الوقت نمود و باز برای اینکه ظاهرا از دستور خلیفه وقت سرپیچی نکرده باشد مردی بنام (یزید بن اسد) را با عدهای بسوی مدینه فرستاد ولی باو دستور داد که در ذی خشب (محلّی است در هشت فرسخی مدینه) توقف کن و تا من شخصا دستور مجددی نداده باشم جلوتر مرو او هم در محل مزبور آنقدر بماند تا عثمان کشته شد و آنگاه معاویه او را با لشگریانش بسوی شام خواند.

باری وضع خلافت روز بروز بدتر میشد و هر چه از طرف صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله بعثمان نصیحت و اندرز داده میشد سودی بدست نمیآمد حتی علی علیه السلام نیز یکمرتبه از طرف مسلمین نزد عثمان رفت و او را از روی خیر خواهی پند داد و عاقبت وخیم این خود سری را بوی گوشزد نمود ولی عثمان برای شنیدن چنین سخنانی گوش شنوا نداشت و حتی روزی بمنبر رفت و مردم را در مقابل این اعتراضات و شکایات تهدید نمود و از احکام و فرمانداران خود دفاع کرد.

مردم مدینه چون وضع را چنین دیدند سخت بر او شوریدند و آشکارا در کوچه‌ها از عثمان بد میگفتند و او را ناسزا و دشنام میدادند، آتش افروزان این شورش طلحه و زبیر و عایشه و حفصه بودند که بالاخره این شورش و قیام بمحاصره خانه عثمان منجر گردید.

چون عثمان دانست که مسلمین مدینه از وی دست بر نخواهند داشت بزرگان بنی امیه را جمع کرد و با آنها بمشورت پرداخت، مشاورین عثمان پیشنهاد کردند که باید از اطراف کمک بخواهی و برای اینکار دستور بده سپاهیان شام و بصره بمدینه بیایند و شورشیان را تار و مار کنند.

عثمان فوراً معاویه و عبدالله بن عامر را که والی شام و بصره بودند از قضیه آگاه ساخت، عبد الله در بصره بمسجد رفت و مردم را بکمک عثمان دعوت نمود ولی کسی باو پاسخ مساعدی نداد، معاویه هم چنانکه اشاره گردید کار را بمسامحه گذرانید.

مسلمین بر شدت محاصره خانه عثمان ساعت به ساعت میافزودند بطوریکه ارتباط او با خارج بکلی قطع شد و حتی بآب آشامیدنی هم دسترسی پیدا ننمود ناچار پشت بام آمد و از محاصره کنندگان پرسید آیا علی در میان شماست؟ گفتند خیر او در اینکار دخالت ندارد آنگاه تقاضای آب نمود و مردم جواب ندادند چون این خبر بعلی علیه السلام رسید ناراحت شد و فوراً چند مشک آب بوسیله چند تن از بنی هاشم تحت سرپرستی فرزندش حسن بن علی علیهما السلام بسرای عثمان فرستاد و با اینکه محاصره کنندگان

بآن گروه حمله کرده و ممانعت مینمودند مع الوصف آنان آبرا بعثمان رسانیده و او و خانواده‌اش را سیراب نمودند.

مسلمین گمان میکردند که در اثر شدت عمل آنها عثمان از مقام خلافت استعفا خواهد داد بدینجهت در فکر انتخاب خلیفه بودند ولی نه عثمان و نه بنی امیه حاضر بترک چنین مقامی نبودند .

از طرفی چون محاصره کنندگان با خبر شدند که عثمان از شام و بصره نیروی کمکی طلبیده است لذا در صدد بر آمدند که بر شدت عمل خود افزوده و قبل از رسیدن کمک کار او را یکسره نمایند، بالاخره پس از گفتگوهای زیاد بسرای او ریختند و او را در سن ۸۲ سالگی بضراب شمشیر و خنجر بقتل رسانیدند.

قتل عثمان در سال ۳۵ هجری اتفاق افتاد و بدین ترتیب دوران ۲۵ ساله انحراف حق از مجرای اصلیش ظاهرا خاتمه یافت ولی نتایج وخیم آن برای همیشه دامنگیر اسلام و مسلمین گردید .

پی‌نوشتها:

(۱) مروج الذهب جلد ۱ ص ۴۳۵-شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱۰

(۲) الاصابه جلد ۴ ص ۸۸-مروج الذهب جلد ۱ ص ۴۴۰

(۳) منتخب التواریخ ص ۱۷۶

(۴) تاریخ طبری جلد ۳ ص ۴۰۲-۴۰۹ و تاریخ یعقوبی جلد ۲ ص ۱۵۰-۱۵۱ (نقل از کتاب

شیعه در اسلام).